

## بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۹۷/۸/۲۲ (جلسه ۳۷۶)

کلام در این برهانی بود که محقق نایینی برای ترتب ذکر فرمود. این برهان مبتنی بر پنج مقدمه بود. چهار مقدمه اش را عرض کردیم.

مقدمه خامسه که ایشان می فرماید اهمّ مقدمات است .

این مقدمه را محقق نایینی طول و تفصیل داده و طول و تفصیلش هم مفید است چون اگر بعض مطالب در حاشیه در این جور جاها ذکر نشود ، طرف ا مکان ندارد مجتهد بشود.

اصل این مقدمه برا این است که اگر به نحو ترتبی امر کرد مولا این طلب الجمع بین الضدین نمی شود. هیچ طلب الجمع نیست.

در این مقدمه خامسه دو سه تا مطلب ذکر می کند. یک مطلب اصل مدعاست که در صورتی که دو تا خطاب ، ترتبی باشد این اصلا موجب طلب الجمع بین الضدین نمی شود.

نکته دوم این است که محذور طلب الجمع بین الضدین در ما نحن فیه یعنی در بحث ترتب این نیست که کسی فکر کند طلب الضدین در صورتی که مکلف می تواند فرار کند و کاری کند که عصیان نشود اشکالی ندارد.

مثلا مولا بگه اگر رفتی روی پشت بام فطر الی الهواء، پرواز کن. کسی بگه این اشکال ندارد. چون درست است که طیران الی الهواء را قدرت ندارد ولی خب نره روی پشت بام ، این می تواند با ایجاد نکردن شرط و با ایجاد نکردن موضوع از عصیان فرار کند این اشکال ندارد. حتی به میرزای کبیر شیرازی که مشیدّ بحث ترتب است این نسبت را دادند که ترتب اشکال ندارد چون شارع می فرماید وارد مسجد شدی ، ازل النجاسه، و ان عصیت و لم تزل النجاسه، فصلّ الصلاة الایات مثلا . این اشکال ندارد چون مکلف قدرت دارد بر ترک عصیان. قدرتش این است که ازاله می کند. درست است که قدرت بر امتثال هر دو ندارد. ولی قدرت بر ترک عصیان دارد. خب عصیان نمی کند ، ازاله می کند.

به میرزای شیرازی نسبت دادند که ایشان فرموده که اگر کسی قائل بشود که ترتب محال است، این عقلش کار نمی کند چون در ترتب مکلف می تواند از عصیان فرار کند.

میرزای نایینی می فرماید دو تا کلمه دارد:

یک کلمه این است که اولاً این نسبت و اسناد غلط است. این نسبت غلط است معنایش این نیست که این حرف در کلمات میرزای شیرازی نبوده، نه، بوده ولی میرزای شیرازی ممکنه طرداً للباب یک جمله ای فرموده باشد که مثلاً اگر یک جایی مفرّ از عصیان درست شد، به سوء اختیار خودش عصیان کرد، عقاب صحیح است، فکر کردند میرزای شیرازی نظرش این است که ترتب اشکال ندارد، به خاطر اینکه مکلف می تواند از عصیان فرار کند و حال آنکه این جمله را راجع به مطلب دیگه میرزا فرموده، این ها روی عدم دقت فکر کردند علت عدم محذور ترتب این است.

این یک نکته. کلمه دیگه این است که در صحت امر شرط است قدرت بر امتثال، در ظرف وجود موضوع.

قدرت بر امتثال در ظرف فرض وجود موضوع. ان سعادت الی الی السطح فطر الی الهوا این امر قبیح و محال است چون در ظرف وجود موضوع که سعود الی السطح است مکلف قدرت بر امتثال ندارد.

دو کلمه است: محذور در طلب الضدین در طلب غیر مقدور، محذور این است که عبد قدرت بر امتثال در ظرف وجود موضوع نداشته باشد. هر جایی که قدرت بر امتثال در ظرف وجود موضوع نداشته باشد امر قبیح است.

لذا اگر بفرماید: ان سعادت علی السطح فطر الی الهوا، این جایز نیست. بله، اگر کسی گفت ملاک صحت امر قدرت بر عدم ایجاد موضوع است، یا قدرت بر امتثال متعلق در ظرف وجود موضوع است این ان سعادت علی السطح فطر الی الهوا اشکال ندارد. چون ان سعادت علی السطح.... درست است که در زمانی که این بره پشت بام این طیران الی الهوا محال است اما خب نره، می تواند موضوع را ایجاد نکند.

اما محقق نایینی می فرماید: اشتباه نشود. میزان در صحت تعلق امر قدرت بر امتثال مکلف است. مکلف قدرت بر امتثال داشته باشد. قدرت بر امتثال مکلف در فرض وجود موضوع داشته باشد.

لذا اگر بفرماید ان سعادت الی السطح فطر الی الهوا این امر قبیح است چون در ظرف وجود موضوع ، عبد قدرت بر امتثال ندارد.

نفرمایید: خب عبد موضوع را ایجاد نکند و نره روی پشت بام.

میگه کلام این است که این اگر رفت روی پشت بام و لو عصیانا، هر چی که بود. اگر رفت آیا امکان دارد متعلق را بیاره ؟ نه، امکان ندارد ، و قبیح است.

خب سرش هم واضح است. چون امر به غرض بعث مکلف است مکلف را میخواد بعث کند ، خب وقتی مکلف...

تا موضوع ایجاد نشده که بعث معنا ندارد وقتی هم موضوع ایجاد شد، بعث محال است پس این امر لغو است دیگه، این امر به غرض بعث نمی تواند صادر شود.

قدرت بر امتثال تکلیف شرط صحت امر است نه قدرت بر اعدام موضوع . در فرضی که موضوع ایجاد شد و لو عصیانا، اگر مکلف بتواند اتیان کند امر جایز است.

این محذور ، طلب الجمع بین الضدین که محال است از این جهت نیست در ترتب که کسی بگه چون در ترتب می تواند مکلف موضوع را ایجاد نکند میگه نه، اگر موضوع را ایجاد کرد آیا می تواند به قصد امر بیاره یا نمی تواند؟ خب نمی تواند، این امر قبیح است.

ش. اگر حقیقت امر را اراده فعل بگیریم چی؟

ا. هر چی بگیریم محال است.

ش.... دیگه بعث درش نیست.

ا. اراده که، من می دانم شما قدرت نداری اراده فعل غیر مقدر که معنا ندارد.

خب ممکنه بگی آقای نابینا! این ابی هاشم چه گفته؟

میگه ابی هاشم گفته: الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار. خب وقتی مولا امر کند : ان سعادت الی السطح فطر الی الهواء، این درست است که نمی تواند طیران الی الهوا داشته باشد ولی این به اختیار خودش، خودش را ممتنع کرده. می خواست نره پشت بام. کی گفته بره پشت بام؟

محقق نایینی می فرماید: اولاً حرف ابی هاشم که الامتناع با الاختیار لا ینافی الاختیار درست نیست. چون الامتناع با الاختیار ینافی الاختیار. بر فرض هم درست باشد معنایش این است که الامتناع با الاختیار لا ینافی الاختیار عقاباً، لا خطاباً. تکلیف نمی تواند بکند، اگر کسی دستش و قطع کرد، میگه زود باش وضو بگیر. میگه نمی توانم وضو بگیرم. میگه بی خود کردی و غلط کردی دستتو قطع کردی، میگه حالا قطع کردم ولی الان امر به وضو معنا ندارد.

پس حرف دوم این است که طلب لجمع بین الضدین در ما نحن فیه محذورش این است که عبد قدرت بر امتثال ندارد نه محذورش این است که عبد می تواند فرار کند مثل ان سعدت الی السطح، خب وقتی محذور معلوم شد میرزای نایینی می فرماید در ترتب طلب لجمع بین الضدین نیست. چون مکلف وارد مسجد شده، مسجد نجس است. صلات آیات هم باید بخواند. خب می فرماید ازل النجاسة عن المسجد. ان لم تزل النجاسة، اگر نجاست را ازاله نمی کنی، اگر عصیان می کنی، صلّ صلاة الايات. خب این طلب لجمع نیست.

تمام زور میرزای نایینی یک کلمه است: ایشان می فرماید حتی بر فرض محال، اگر مکلف می توانست در زمان ازاله نماز آیات هم بخواند، باز هر دو مطلوب نبود، چون مطلوبیت صلات آیات در تقدیر عدم ازاله است در تقدیر عصیان ازاله است خب وقتی طرف ازاله کرد، شرط و موضوع محقق نشده. اگر موضوع محقق شود، این می شود در واقع، تقدم الشی علی نفسه برتبتین، دو تا رتبه تقدم پیدا کرده.

چون امر به صلات آیات متاخر از عصیان ازاله است، عصیان ازاله متاخر از این است که ازاله را در خارج محقق نکند. خب اگر ازاله در خارج محقق شد، شرط موضوع نیست، موضوع نیست، پس چه طور ممکنه مطلوب باشد و تکلیف باشد.

تحقق تکلیف قبل از موضوع که محال است. لذا اگر شارع بفرماید ازل النجاسة عن المسجد، بعد بفرماید ان لم تزل النجاسة عن المسجد، اگر ازاله نکردی، صلات آیات بخوان، این حرف، معنایش این است که اگر ازاله بکنی، بر فرض محال بتوانی صلات آیات هم بخوانی هر دو تا هم مطلوب نیست. خب وقتی این طور شد اصلاً طلب لجمع بین الضدین نیست.

چون طلب لجمع بین الضدین در یکی از سه جا می شود:

یا مولا امر کند به احد الفعلین مقیداً باتیان فعل الآخر. مثل اینکه مولا امر کند: ازل النجاسة عن المسجد، ان صليت صلاة الايات. و امر کند صلّ صلاة الايات ان ازلت النجاسة عن المسجد. اگر

امر کند به احد الضدين مقيدا به ضدّ آخر ا ين يك مصداق طلب الجمع بين الضدين است خب ا ين که در مقام نیست. چون احدهما مقيد به فعل ديگری نیست اين مورد اول.

مورد دوم اين است که هر دو مقيد نیست به ا تيان ضد آخر. احد التکليفين مقيد است . می فرماید صلّ صلاة الايات، صلوات آيات مقيد نیست . ولی ازل النجاسة مقيد است. بفرماید: ازل النجاسة عن المسجد ان صلّيت صلاة الايات، اين هم طلب لجمع بين الضدين است. چون در ظرفی که نماز آيات بخواند ا مر به ازاله هم شده، خب قدرت ندارد.

مورد سوم اين است که هيچ کدام مقيد نیست به ا تيان ضدّ آخر و در حال ضدّ آخر، اين دو تا تکليف هر دو تا مطلق است. ازل النجاسة عن المسجد، صلّ صلاة الايات مطلقا. اين محال است.

چون ازل النجاسة عن المسجد اطلاقش شامل می شود حتى آن فرضی که آن آقا مشغول صلوات آيات بشود. صلّ صلاة الايات اين شامل می شود حتى آن جایی که اين مشغول ازاله شود چون اطلاق دارد. خب اگر بخواد امر به ضدين محذور طلب الجمع بين الضدين را داشته باشد، بايد احد الثلاثة باشد یکی از اين سه تا باشد. و حال آنکه یکی از اين سه تا نیست.

چون ازاله مطلق است ولی صلوات آيات مطلق نیست. صلوات آيات مقيد به ترک ازاله است. نه هر دو تا مطلق است نه هر دو مقيد به ا تيان ديگری است، نه یکی مقيد به ا تيان حالت ديگری است. خب محذور طلب الجمع بين الضدين نیست.

محقق نایینی می فرماید منکرين ترتيب اين ها در واقع هالی شون نشده قائل به ترتيب چی می گه. ا گر هالی ش می شد، صحت ترتيب ، امکان ترتيب لعلّه من الواضحات يعنى بچه پنج ساله که بتواند واضح را تلفظ کند ، ترتيب را هم تلفظ کند و گر نه ا گر هالی ش شود، جای انکار نیست. تمام اينایی که منکر ترتيب شدند، در واقع آن قائل به ترتيب را نفهميدند چی میگه.

بعد میفرماید شما منکر ترتیبی؟ در ترتيب ما در شريعت مواردی داریم که قطعا ترتيب است چه طور ممکنه شما منکر ترتيب بشی. ترتيب در شريعت التزام به او مما لا بدّ منه است.

مسئله: کسی نذر می کند که قصد اقامه عشره نکند در تهران. خب رفت قصد اقامه عشره کرد آیا صوم بر اين واجب است يا نه؟ یک فقیهی یا متفقهی ، یک همسایه فقیهی پیدا می شود که بگه نه، اگر عصيان کرد و قصد اقامه کرد، برش صوم واجب نیست. یا اگر عصيان کرد و قصد اقامه کرد

نمازش را نباید چهار رکعتی خواند اصلا همچین حرفی می شود؟ خب این ترتب است خودش دیگه.

حرام است قصد اقامه عشره، آن دلیل دیگه هم می فرماید اگر قصد اقامه عشره کردی نمازت را چهار رکعتی بخوان، روزه بگیر.

این ترتب نیست؟؟

کسی که بخواد منکر ترتب بشود یعنی باید بگه بر این شخص اگر عصیانا قصد اقامه عشره کرد این باید بره روزه شو بخورد. آقا پانزده روز در تهران است چرا روزه نمی گیری؟ میگه من نذر کرده بودم قصد اقامه عشره نکنم. میگه حالا که کردی. میگه نه، ترتب آخوند فرموده محال است ما نمی توانیم روزه بگیریم.

ش. چه ربطی به ترتب دارد ، آخوند که بحث اقتضا را مطرح می کند .

ا. خلاصه این دو تا خطاب است. یک خطاب این است که قصد اقامه عشره حرام است. یک خطاب هم این است که اگر قصد اقامه عشره کردی ....

ش. از باب اقتضا...

ا. این اقتضا نیست. میگه تکلیف نمی شه، میگه ترتب محال است.

ش. اقتضای تکلیف که دارد...

ا. اصلا اقتضا ندارد. ترتب محال است دیگه. هر دو تکلیف ساقط می شود. اگر اهم باشد یکی، مهم ساقط می شود، اگر نه هم که هیچی.

لذا اصلا می فرماید اگر بیاره بله، به قصد ملاک صحیح است. به قصد ملاک صحیح است غیر از این است که باید بیاره که اگر نیاره عقاب می شود.

ش. حنث نذر شده ، تمام شده نذر دیگه.

ا. هنوز حنث نذر نشده، چون این قصد اقامه ش بوده تا وقتی که وظیفه اش... شرط متاخر است یا تعقب است ، تا وقتی که این قصد ده روز شرط صلات رباعیه یا صوم محقق شود.

ش. اینها ضد نیستند.

ا. ضدّ اند دیگه.

ش. در ترتب متعلق ها ضدّ اند.

ا. این هم ضدّ اند دیگه.

ش. قصد عشره که ارتباط به ...

ا. خب نمی تواند .... محذور این است که طلب.... یعنی طلب غیر مقدور می شود. و این هم طلب غیر مقدور است چون این آقا چه جور می تواند هم حرام را امتثال کند ، عصیان نکند، هم نماز چهار رکعتی بخواند، ممکن نیست دیگه. باید یکی اش عصیان شود . قطعاً باید یکی اش عصیان شود. خب این ترتب است مگر ترتب چیه؟؟

خب این مطالبی است که محقق نایینی فرموده. اگر کسی فکر کند بعد از میرزای نایینی تا قیامت کسی میاد که بهتر از میرزا ترتب را تقریر کرده این سخت در اشتباه است. این نستجیر بالله مثل این است که بعد از پیامبر اسلام (ص) پیغمبر میاد، کفر است اصلاً.

کسی بهتر از محقق نایینی نمی تواند ترتب را تقریر کند دیگه بعد از ایشان همه کلمات محقق نایینی را فرمودند.

این نقض این هم حلّ ، این هم اصل شبهه، بعد یک مقداری هم حواشی را ذکر کرده ، آنها هم عرض کنیم دیگه چون این کلام محقق نایینی آخر ما فی الباب است ، مادر نخواهد زایید کسی که بهتر از ایشان ترتب را تقریر کند ، این امکان ندارد. حالا درست است یا غلط اون را باید ببینیم مادر زاییده یا نه!! اینکه کسی بگه بهتر از ایشان من ترتب را تقریر می کنم باید برگرده به شرح امثله.

اما در مورد حواشی می فرماید : دو تا تکلیف یک وقت هست احد التکلیفین هدم موضوع آخر می کند.

یک وقت احد التکلیفین هدم موضوع آخر نمی کند.

اون جا یی که هدم موضوع آخر می کند همین مثالی است که عرض کردیم. دو تا تکلیف داریم :

یک تکلیف این است که حرام است قصد عشره، یک تکلیف این است که اگر قصد عشره کردی نمازت را چهار رکعتی بخوان، روزه بگیر.

خب این جا احد التکلیفین که حرمت قصد عشره است امر می کند به هدم موضوع دیگری، که موضوع دیگری را از بین ببر.

حالا هدم موضوع دیگری، یک وقت هست دفعا است، یک وقت هست رفعا است یک وقت هست دفعا و رفعا است در بعض اوقات.

اونجایی که دفعا تنها است. جایی است که در باب مسافرت بگن سفر و حضر در حال ثبوت تکلیف شرط است یعنی اگر کسی در حال ثبوت تکلیف مسافر بود وظیفه اش قصر است و لو نماز را در حضر بخواند.

لذا اگر کسی سر ظهر مسافرت بوده، کهک بوده، نیم ساعت بعد آمده قم، این باید نمازش را شکسته بخواند چون حین تعلق تکلیف این شخص مسافر بوده یا بر عکس اگر انسان قم بوده، بعد از نیم ساعت حرکت کرده به سمت مشهد این هر جا نماز بخواند باید نمازش را تمام بخواند چون در حال ثبوت تکلیف و اشتغال تکلیف این شخص مسافر نبوده و حاضر بوده.

یک وقت هست نه، دفعا و رفعا است. باز مثل این نماز مسافر بنا بر قول حق، که مسافری نمازش شکسته است که در حال امتثال تکلیف مسافر باشد. حاضری نمازش تمام است که در حال امتثال تکلیف حاضر باشد. لذا اگر این شخص مسافر بوده چهل دقیقه به مغرب وارد قم شده باید نمازش را تمام بخواند چون در حال امتثال این حاضر است خب اینجا قصد اقامه یا حاضر نباش، اگر مثلاً نهی شد که مسافرت کن، در قم نمان، خطر دارد، این در واقع امر کرده به هدم موضوع دفعا و رفعا، یعنی اولاً ایجاد نکن، اگر هم ایجاد کردی رفع بکن.

یک مورد هست که نه، دو تا تکلیف، احد التکلیفین امر به هدم موضوع آخر است، دفعا و رفعا، منتها رفعا در بعضی وقت است و فی الجملة است. بقائاً در آن فی الجملة است. مثل استطاعت، که شرط وجوب حج است، اگر یک کسی دین دارد، دین مطالب دارد، باید این دینش را پرداخت کند: اَدِّ دینک، یا مطلق الغنی ظلم، امر می کند به هدم موضوع حج، استطاعت و هدم کن. هم حدوثاً دفعا، و هم رفعا و بقائاً. منتها رفعا و بقائاً نه تا ابد، رفعا و بقائاً فی الجملة. یعنی اینکه در باب حج حالا استطاعت باید تا حین خروج رفعه بماند یا تا حین موسم بماند یا مثلاً تا یکسال بماند، دیگه بستگی دارد که در آنجا چه مسلکی را ملترم شود. این می شود فی الجملة تا اونجا.



خب این نکته ای بود که در حاشیه به مناسبت ذکر فرمود.

یک نکته دیگه هم که در حاشیه به مناسبت ذکر کرده این است که فرموده دو تا تکلیف یک وقت یک تکلیف به وجودش هدم موضوع آخر می کند.

یک وقت یک تکلیف به امتثالش هدم موضوع آخر می کند. تکلیف به وجودش مثل اینکه کسی چهل تا گوسفند داشته خب اگر چهل تا گوسفند حال علیه الحول، حول بر او بچرخد یکی شو باید زکات بدهد. اگر این سال خمسی ش دو ماه زودتر از حول زکات بود خب اینجا وقتی که سال خمسی اش آمد خود امر به خمس، تعلق تکلیف به خمس موضوع زکات را از بین می برد. چون موضوع زکات این است که چهل تا گوسفند را رأس الحول شما مالک باشی. این دو ماه قبلش این چهل تا هشت تاش را بابت خمس ... و لو نداده ولی چون خمس تعلق گرفت دیگه از ملکش خارج می شود، یا بر عکس:

مثل اینکه این آقا رأس حول تعلق زکاتش قبل از سال خمسی اش است خب این چهل تا گوسفند داشت، سی و نه تاش را خرج زندگی اش کرد. یکی باقی ماند خب اینجا امر به تعلق زکات اون موضوع خمس را از بین می برد چون موضوع خمس فاضل المونه است. اونیه که از مونه اضافه بیاد. یکی از مونه اضافه می آمد که این یکی را هم از زکات خارج کرد.

این جا جزء جاهایی است که احد الخطابین بوجوده و بمجرد تعلق التکلیف یهدم موضوع آخر را.

اما یک وقت احد الخطابین بامثاله یهدم موضوع آخر را. بامثاله مثل این مثالهایی که در ترتب میزنیم:

وارد مسجد شده ، مسجد نجس است، نماز آیات هم باید بخواند . خطاب ازل موضوع نماز آیات را از بین نمی برد. موضوع صلات آیات را امتثال ازل از بین می برد. و اینکه ما میگیم امر ترتبی ممکن است در قسم دوم است نه قسم اول. قسم اول که احد الخطابین به مجرد ثبوت و تعلق ا لتکلیف ، موضوع دیگری را از بین می برد اونجا اصلا ترتب معنا ندارد. چون اونجا کار دست عبد نیست تا به عبد بگیم ان عصیت. ان عصیت ندارد اصلا. اون چون تا تکلیف آمد ،موضوع دیگری می پرد.

اون اصل مطلب ، و این هم حواشی که ذکر کرده و تمام هم محقق نایینی همین یک کلمه است که ترتب جمع بین ا لصدین نیست و شاهدش هم این است که اگر این مکلف بر فرض محال، می

توانست هم ازاله کند در یک زمان، هم نماز آیات بخواند، باز هر دو مطلوب شرعی نبود چون وقتی ازاله کرد، نماز آیات دیگه امر ندارد.

این فرمایشات محقق نایینی تا ببینیم درست است یا نه.. ان شاءالله فردا.

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.**